

The Iranian “Asha” concept and its influence on the formation of the Platonic concept of “Justice”

Mostafa Khaleghpour¹, Reza Ayaseh², Solmaz Chamani³

Abstract

The question of this article is to examine the similarities and the possibility of the influence of Iranshahri political thought on ancient Greek political philosophy in general, and particularly the influence of the concept of Iranshahri's Asha on the concept of Platonic justice. The article seeks to answer the question, is the possibility of the influence of teaching of Iranshahri's Asha on Plato's thought in the discussion of the virtue of justice a possible hypothesis? With the method of Shokhin's quadruple logical conditions and the analysis of the content of texts and inscriptions of ancient Iran, it was shown that the possibility of the influence of teaching of Iranshahri's Asha on Plato's views on the virtue of justice is very likely. The existence of three conditions of similarities, historical-cultural exchanges between Iranians and Greeks, as well as the temporal precedence of ancient Iranian civilization over

-
1. PhD student of Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. (Corresponding author). mkhaleghpour@gmail.com
 2. Master of Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. Rezaayasseh@yahoo.com
 3. Affiliated faculty, Islamic Azad University Central Organization, Department of Sociology, Tehran, Iran. s.chamani1985@yahoo.com

Received: April 7, 2024 – July 18, 2024



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

Greek philosophy strengthens the possibility of this hypothesis.

Keywords: Asha, Justice, Plato, Iranshahri Political Thought, Ancient Greek Philosophy.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال پانزدهم، شماره‌ی پنجاه و هفتم، پاییز ۱۴۰۲، صص ۶۷-۹۴

انگاره «آشه» ایرانی و تأثیر آن در شکل‌گیری مفهوم «عدالت» افلاطونی

مصطفی خالق‌پور^۱، رضا ایاسه^۲، سولماز چمنی^۳

چکیده

مسئله مقاله حاضر بررسی وجوه تشابه و نیز امکان تأثیرپذیری فلسفه سیاسی یونان باستان از اندیشه سیاسی ایران‌شهری به‌طور عام و مفهوم عدالت افلاطونی از مفهوم آشه ایران‌شهری به‌طور خاص است. مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است که آیا امکان تأثیرپذیری اندیشه افلاطون در طرح بحث فضیلت عدالت از آموزه آشه ایران‌شهری فرضیه‌ای محتمل است؟ با روش شروط منطقی چهارگانه شوخین و تحلیل مضمون متون و کتیبه‌های ایران باستان نشان داده شد که امکان تأثیرپذیری آراء افلاطون در باب فضیلت عدالت از آموزه آشه ایران‌شهری بسیار محتمل است. وجود سه شرط وجوه تشابه، مبادلات تاریخی - فرهنگی بین ایرانیان و یونانیان و نیز تقدم زمانی تمدن ایران باستان بر فلسفه یونان احتمال وقوع این فرضیه را قوت می‌بخشد.

واژه‌های کلیدی: آشه، عدالت، افلاطون، اندیشه سیاسی ایران‌شهری، فلسفه یونان باستان.

۱. دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

Khaleghpoor901@atu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. Rezaayasseh@yahoo.com

۳. هیئت علمی وابسته تهران مرکزی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد تهران مرکزی، تهران، ایران.

s.chamani1985@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۹ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۴/۱۹



۱. مقدمه

تاریخ بشر را دوگونه می‌توان نوشت و روایت کرد. گونه‌ای که مخاصمات و تنازعات بشری را محور نگارش تاریخ تمدن بشر قرار می‌دهند؛ در این روایت ستیز و منازعه اساس تاریخ تلقی می‌شود. سنخ دوم تاریخ‌نگاری و روایت تاریخ اما تعاملات و گفت‌وگوهای تمدنی را مبنای نگارش تاریخ تمدن بشر قرار می‌دهد؛ در این سنت تاریخ‌نگاری مرآه و مبادله و بده‌وبستان مبنای روایت تاریخ قرار می‌گیرد. مفروض مقاله حاضر وجود تعامل و گفت‌وگو میان تمدن‌های بشری در دوره‌های مختلف زمانی است.

رویکردی که بر تنازع و نیز گسست تمدن‌ها از یکدیگر تأکید دارد، بیشتر در بین نگارندگان تاریخ سیاسی رایج است؛ برای تاریخ‌نویسان سیاسی، اجتماعات انسانی تنها عرصهٔ تاخت‌وتاز حاکمان و محل بهره‌کشی آن‌ها از تمام دستاوردهای تمدنی است. رویکرد دوم که بر تعامل و گفت‌وگو میان تمدن‌ها تأکید دارد بیش‌تر در بین تاریخ‌نویسان تمدن رایج است، در واقع این‌ها سرنوشت بشر را از این منظر نگاشته‌اند که او چه چیزهایی آموخته و مسیر زندگی خود را از کدام طریق تکامل بخشیده است؛ برای این دسته از تاریخ‌نویسان اجتماعات بشری محل تولید علم، تکنیک، هنر، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی است (سلیمی، ۱۳۸۷: ۶۹). نگارندگان تاریخ سیاسی، زندگی انسان را براساس تنازعات و مخاصمات نظامی - سیاسی در دوران مختلف تاریخی تقسیم‌بندی می‌کنند و براساس همین تنازعات نظامی - سیاسی امکان اقتباس تمدنی - فرهنگی را منتفی می‌دانند؛ درحالی‌که نگارندگان تاریخ تمدن اصل را بر تعامل و گفت‌وگو میان تمدن‌های مختلف بشری قرار می‌دهند و فرض در خلاً شکل‌گرفتن تمدن‌های بشری را منتفی می‌دانند. هگل، فیلسوف آلمانی، فهم تکوین تاریخ را به دوگونه روایت می‌کند: فهم مبتنی بر گسست و فهم مبتنی بر پیوست. در اندیشهٔ گسست هستی‌رابطی پدیده‌ها نادیده گرفته می‌شود و گویا پدیده‌ها دارای هستی مستقل از دیگر پدیده‌ها هستند. در روایت گسست، تاریخ نیز حالت گسستی دارد و گذشته هیچ نقشی در تکوین و شکل‌گیری آینده ندارد، اما در تفکر پیوست، هستی پدیده‌ها رابطی است و موجودیت آن‌ها در ارتباط با دیگر پدیده‌ها معنا می‌یابد. فهم

مبتنی بر پیوست از تاریخ، فهمی دیالکتیکی است که رابطه «این‌همانی» و «این‌نه‌آنی» مطلق بین پدیده‌ها را انکار و نسبت دیالکتیکی بین آن‌ها برقرار می‌کند؛ اگر این رابطه را به حوزه تمدنی و تفکر اندیشه سرایت دهیم، می‌توانیم چنین بگوییم که در رابطه دیالکتیکی تمدن جدید وجوه مثبت تمدن ماقبل خود را اقتباس و وجوه منفی آن را حذف می‌کند؛ بنابراین، تمدن و تکوین آن روندی دیالکتیکی دارد و در گذر تاریخ ضمن حذف وجوه منفی تمدن‌های گذشته، وجوه مثبت آن‌ها را اقتباس می‌کند. در نسبت بین تمدن ایرانشهری و یونان باستان نیز همین دو منظر را می‌توان از هم متمایز کرد: نخست دیدگاهی که باتوجه به منازعات و جنگ‌های نظامی - سیاسی میان ایران و یونان در دوران باستان امکان اقتباس و تأثیرپذیری تمدن یونانی از اندیشه ایرانشهری را از اساس منتفی می‌داند و آن را محصول قوه تخیل ایرانیان و بعضی تاریخ‌نگاران می‌داند که هیچ نسبتی با امر واقع ندارد. دوم دیدگاهی که باوجود تنازعات میان این دو تمدن، بر این باور است که یونانیان با ایران عصر باستان مرآده داشته‌اند و به تبع آن بعضی از وجوه تفکر یونانی در ارتباط و مرآده با اندیشه ایرانشهری قوام و دوام یافته و عناصری از آن را اقتباس کرده است. در این مقاله رویکرد دوم شالوده نظری کار قرار می‌گیرد؛ با طرح این ادعا و تلاش برای تحلیل و بررسی این فرضیه که اندیشه یونانی به‌طورعام و صورت‌بندی مفهوم «عدالت» به‌طورخاص در رابطه و تعامل با اندیشه ایرانشهری به‌طورعام و صورت‌بندی مفهوم «آشه» به‌طورخاص تکوین یافته است و اگرچه رابطه «این‌همانی» و «این‌نه‌آنی» بین آن‌ها برقرار نیست، اما فرضیه وجوه تشابه و تعامل بین آن‌ها و نیز تأثیرپذیری سنت یونانی از سنت ایرانشهری بسیار قوی است و احتمال این تأثیرپذیری از جاهت و اعتبار علمی و تاریخی نیز برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که با استفاده از روش‌شناسی علمی متناسب با موضوع و با بررسی اسناد و مدارک تاریخی می‌توان عناصر این جاهت و اعتبار علمی و تاریخی را نشان داد.

لازم به یادآوری است که «این‌همانی» به این معناست که مفهوم «عدالت» یونانی را دقیقاً همان مفهوم «آشه» ایرانشهری بدانیم و «این‌نه‌آنی» نیز معنا و مفهومی به این سیاق دارد که وجود رابطه و نیز تشابه بین این دو را انکار کنیم.

۲. پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش را می‌توان در دو دسته جاسازی کرد. دسته نخست که تمدن یونان و از جمله فلسفه افلاطون را خودبسنده می‌داند. به چند مورد از دسته نخست در بخش چارچوب نظری اشاره شد و چون این دست از پژوهش‌ها نقطه مقابل پژوهش حاضرند، به همان بحث نظری بسنده می‌شود؛ اما دسته دوم آثاری هستند که با موضوع و فرضیه پژوهش حاضر قرابت بیشتری دارند. به چند نمونه از این کارها در چارچوب انگاره «نوری از شرق» اشاره می‌کنیم و در پایان تفاوت کار خود را با آن‌ها توضیح می‌دهم. «نوری از شرق» بر تحقیقات و پژوهش‌هایی اطلاق می‌شود که مسئله تأثیرات خاور نزدیک در فرهنگ یونانی را در نوشته‌های علمی مورد بررسی و مطالعه می‌کند.

استفان پانوسی در اثری با عنوان «تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون» ضمن بررسی و توصیف کارهای مختلفی که محققان ایرانی و غیرایرانی درخصوص تأثیرپذیری فلاسفه و حکمای یونانی، از جمله افلاطون، از جهان‌بینی و فرهنگ ایران باستان و آشنایی آن‌ها با آموزه‌های معنوی و فکری ایرانیان انجام داده‌اند، بر این موضوع تمرکز می‌کند که افلاطون در طرح ایده عالم مُثُل و نیز ثنویت و دوگانگی عالم محسوس و عالم نامحسوس و ارتباط و مشارکت این دو جهان باهم از آموزه‌های زرتشتی متأثر بوده است. «نقطه هسته‌ای در فلسفه افلاطون مُثُل است. آموزه افلاطون درباره مُثُل آموزه‌ای است زرتشتی» (پانوسی، ۱۳۵۶: ۷۲).

ابراهیم پورداوود نیز در کتاب «یسنا؛ بخشی از کتاب اوستا» به صورت پراکنده اشاره کرده است که فلسفه افلاطون در بسیاری از موارد با تعالیم دین زرتشتی توافق دارد: «به خوبی پیداست که این فیلسوف یونانی از مزدیسنا اطلاع خوبی داشته است و در ضمن توضیحات و حواشی که بعدها به *الکیمیادس*، کتابی که به افلاطون منسوب است، نوشته‌اند، زمان زرتشت را شش‌هزار سال پیش از وفات افلاطون یادداشت کرده‌اند» (پورداوود، ۱۳۸۰: ۴۸).

آلبرشت گوتزه (۱۹۲۳) نیز در مقاله مهم خود، «حکمت ایرانی در لباس یونانی»، مفهوم عالم صغیر (کجهان) را در بافت تاریخی بررسی می‌کند. او پایه کار خود را متن بندهشن پهلوی قرار می‌دهد. بخش بیست‌وهفتم بندهشن تقابل یکایک اندام‌ها و اجزاء

بدن انسان را با کائنات در جهان تشبیه و مقایسه می‌کند. همین امر در سرود زئوس منسوب به اورفئوس و در کتاب «درباره هفتگان‌ها» منسوب به هیپوکراتس (ابقرات) نیز به چشم می‌خورد. این امر نمی‌تواند به محض تصادف باشد. از آنجا که بندهشن بر مبنای دامداد نسک اوستا نوشته شده و از آن سرچشمه گرفته است، دور از منطقی نیست که انگیزه و نوشته‌های نهفته در آن در سده پنجم قبل از میلاد به یونان نیز راه یافته و در سروده زئوس و کتاب هفتگان‌ها بروز کرده باشد و نه برعکس از ابقرات و اورفئوس به دامداد نسک و در نتیجه به بندهشن» (Gotze, 1923:93)

مارینا نیکولایونا ولف (۱۳۹۴) در کتاب «فلسفه یونانی متقدم و ایران باستان» مسئله تأثیر اندیشه‌ها و باورهای رایج در ایران باستان را بر تکوین و تکامل فلسفه یونانی متقدم به تفصیل و در قالب یک تکنگاری بررسی می‌کند. او با توجه به وضعیت منابع موجود، موضعی محتاطانه در قبال مسئله مورد بحث اتخاذ کرده است و بدون هیچ‌گونه ارزش‌گذاری صرفاً می‌کوشد که امکان تأثیر را مورد بررسی قرار دهد نه وقوع آن را. وی در بخشی از این پیش‌گفتار آورده است: «برای تعیین رویکردهای کمابیش امیدبخش در مورد راه حل مسئله خاستگاه فلسفه یونانی باید وضع محیط فرهنگی یکپارچه‌ای را که در سواحل دریای مدیترانه در سده‌های ۷-۵ ق.م ایجاد شده بود و نمی‌توانست در سیر تکامل جهان هلنی تأثیر نبخشد، مورد بررسی جامع قرار داد. تأثیرات شرقی در فرهنگ یونانی عصر مورد بحث بی‌شک وجود داشته است، اما به هیچ‌وجه نباید این فرایندهای پیچیده و دراز آهنگ را اقتباس‌های ساده‌ای تلقی کرده که در دوران زندگانی یک نسل صورت گرفته‌اند.» (نیکولایونا ولف، ۱۳۹۴: ۲۸)

حاتم قادری (۱۳۸۸) در کتابی با عنوان «ایران و یونان؛ فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ»، بر این باور است که ایران و یونان، دو تمدن کهن و همسایه، محل تنش‌های نظامی و البته گاه فکری - فلسفی نیز بوده‌اند؛ هرچند که یکی مهد فلسفه (یونان) و دیگری مهد دین (ایران) است؛ با وجود این، مفاهیم و زمینه‌های مشترکی در میان آن‌ها وجود داشته است و در برخی موارد ایرانیان بر یونانیان تأثیر گذاشته‌اند؛ البته غریبان کمتر به این تأثیرپذیری اشاره کرده‌اند و تمدن یونان را خودپسند دانسته‌اند که هیچ ارتباط فکری - فلسفی با همسایه قدرتمند خود نداشته است. (قادری، الف ۱۳۸۸)

برخلاف جریان غالب در بین محققان غربی، مری بویس (۱۳۷۳)، ایران‌شناس برجسته و متخصص دین زرتشتی، در کتاب «تاریخ کیش زرتشت» از تأثیر فرهنگ ایرانی بر فلاسفه پیشاسقراطی سخن گفته است. بویس در این باره می‌نویسد: «سبب اعتنای بیشتر به احتمال نفوذ ایرانی تا دیگران این است که آنچه فلاسفه اولیه میل‌توس را به یکدیگر مربوط می‌سازد، توجه و کنجکاوی آنان نسبت به کیهان‌شناسی و چگونگی پیدایش هستی و آفرینش گیتی است و این رشته‌های اندیشه دقیقاً همان موضوعاتی هستند که عمیقاً مورد توجه روحانیان کشیش کهن ایرانیان کافر و سپس موبدان زرتشتی بوده است» (بویس، ۱۳۷۳: ۳۹)

مهدی منفرد (۱۳۹۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی تأثیر اندیشه ایرانی بر افلاطون»، به این موضوع پرداخته است که فلسفه افلاطون در طرح موضوعاتی چون «عالم مُثُل»، «فیلسوف شاه» و «طبقه‌بندی در مدینه فاضله» از اندیشه شرقیان و ایرانیان بهره گرفته است. (منفرد، ۱۳۹۵: ۱۷)

فتح‌الله مجتبابی (۱۳۵۲) نیز در کتاب خود با عنوان «شهرزیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان»، فلسفه افلاطون را بر مبنای آثار شاهان هخامنشی بررسی کرده است: «کسانی که تاکنون درباره رابطه مکتب افلاطون با افکار ایرانی مطالبی نوشته‌اند، همگی بنای کار خود را بر ادبیات دینی زرتشت، خاصه نوشته‌های پهلوی، قرار داده‌اند و به آداب و قواعد شاهی در ایران که بر نظام طبقاتی آریایی و سنن و آئین‌های خاص آن استوار بوده است، توجه نداشته‌اند؛ و این نخستین بار است که آثار شاهنشاهی هخامنشی از این لحاظ اجمالاً بررسی می‌شود» (مجتبابی، ۱۳۵۲: ۵۴). مجتبابی در کتاب خود کوشیده است برخی از جنبه‌های اساسی فلسفه سیاسی و اجتماعی افلاطون را با پاره‌ای از آراء و آرمان‌هایی که مردم ایران درباره نظام جامعه و مقام شاهی داشتند، تطبیق دهد، همانندی‌های آن‌ها را باز نماید و ارتباط آراء حکیم یونانی را با افکار و معتقدات ایرانیان روشن گرداند.

مؤلفان مقاله «بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در شاهنامه و آثار افلاطون» این استدلال را پیش می‌کشند که مؤلفه‌هایی چون وجود ساختار طبقاتی ایستا، بیگانگی فضای دموکراتیک یونان با ساختار طبقاتی و تشابه برخی تمثیل‌ها و استعاره‌ها، تأثیرپذیری

اندیشه افلاطون از آموزه‌های ایران باستان را تقویت می‌کند (امن‌خانی و نظام‌اسلامی، ۱۳۹۱)

پژوهش‌های فوق و کارهایی مشابه آن‌ها، در ایده کلی امکان تأثیرپذیری فلسفه یونان از تمدن ایران باستان مشترک‌اند، اما وجه تمایز مقاله حاضر با آن‌ها در چند مورد قابل تبیین است؛ نخست اینکه به‌طور خاص موضوع در مقاله حاضر محدود شده و بر تطبیق دو مفهوم اشه در ایران و عدالت در نزد افلاطون متمرکز شده است؛ درحالی‌که پیشینه فوق کلیت اثرپذیری مدعای اوست. وجه تمایز دیگر روش‌شناسی کار است. ما روشی مشخص با پارامترهای روشن را مبنای کار قرار دادیم، در صورتی‌که دیگر آثار پارامترهای متنوع و گاه ناهم‌سازی را به‌کار گرفتند که همین تاحدودی کار آن‌ها را به‌لحاظ روشی مغشوش کرده است.

۳. روش‌شناسی

در برقراری تطبیق و مقایسه میان دو تفکر یا ساحت فکری، به‌خصوص تفکر متعلق به دوران باستان، به دو شیوه می‌توان عمل کرد. نخست، مطالعات تاریخی و اثبات تأثیر و تأثر میان دو فرهنگ یا دو ساحت تفکر براساس شواهد تاریخی و روش دوم آن است که مؤلفه‌های هر تفکر و شباهت‌های آن‌ها با یکدیگر بررسی شود. در این میان، مفهوم‌شناسی و لغت‌شناسی تعابیر و واژگانی که در هر نظام فکری به‌کار می‌رود و بررسی وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها جایگاهی خاص دارد.

در اینجا نیز روش دوم مبنای کار قرار گرفت. دو مفهوم اشه در اندیشه ایران باستان و عدالت در نظام فلسفی افلاطون به‌کار گرفته شدند تا امکان اثرپذیری فلسفه یونانی (عدالت) از اندیشه ایرانشهری (اشه) مورد بحث و استدلال قرار گیرد. برای پیش‌بردن این بحث، روشی مورداستفاده قرار گرفت که در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم.

با استناد به سنت‌های ایرانی و یونانی، شواهد و مدارک متعددی را می‌توان یافت که امکان تشابه و اقتباس تمدنی - اندیشه‌ای را نشان می‌دهند. برای نشان‌دادن تشابهات و نیز اقتباسات تمدنی - فکری، شروط منطقی چهارگانه و.ک. شوخین به‌کار گرفته شد. شروط منطقی چهارگانه را نیکولایونا ولف در کتاب «فلسفه یونانی متقدم و ایران باستان» توضیح داده و در نسبت و مراوده بین دو حوزه تمدنی به‌کار گرفته است.

شوخی معتقد است برای «نشان دادن اینکه عنصر x که متعلق به سنت A است به سنت B منتقل شده است حداقل چهار شرط منطقی لازم است:

- (۱) میان A و B تماس‌های فرهنگی-تاریخی کافی برای فراهم ساختن امکان مبادله عقیدتی میان آن‌ها وجود داشته باشد؛
- (۲) وجود X در A پیش از وجود آن در B به‌طور موثق گواهی داده شده باشد؛
- (۳) X در B دارای سوابق بومی نباشد؛
- (۴) X در B شباهت‌های جزئی (و کلی) انکارناپذیر با X در A داشته باشد (ولف، ۱۳۹۳: ۲۲).

در این مقاله اندیشه ایرانی‌شهری معادل A ، فلسفه سیاسی یونان باستان معادل B و صورت‌بندی مفاهیم «عدالت» و «آشه» در این دو دستگاه اندیشه‌ای عنصر X در نظر گرفته می‌شود.

داده‌ها به روش کیفی جمع‌آوری و براساس متد تحلیل مضمون کدبندی و تحلیل شده‌اند؛ به این معنی که داده‌های گردآوری‌شده از منابع کتابخانه‌ای به روش تحلیل مضمون در چهار مقوله که هر کدام از آن‌ها متناظر با شروط چهارگانه شوخی است، جای‌گذاری شده‌اند و سپس منطق حاکم بر این داده‌ها استخراج شده است که نشان‌دهنده احتمال وقوع فرضیه مقاله است. از آنجا که نظریه افلاطون در باب عدالت در کتاب‌های «جمهوری» و «قوانین» و نیز رساله «الکسیادس» صورت‌بندی شد، به اقتضای مقایسه و هم‌سنجی این کتاب‌ها کانون توجه مقاله قرار گرفتند.

۴. چهارچوب مفهومی

در ارتباط با تشابهات و نیز اقتباس‌های اندیشه‌ای بین ایران و یونان باستان و نیز تأثیرپذیری تمدن هلنی از اندیشه ایرانی‌شهری می‌توان به سه رویکرد اشاره کرد: نخست رویکردی که بر استقلال تمدن‌ها از یکدیگر تأکید دارد و در این باره بر اصالت کامل تفکر نظری یونانی تأکید می‌کند. در این نگاه، تفکر یونانی به مثابه تفکری ناب و خالص در نظر گرفته می‌شود که وجه درون‌ماندگاری دارد؛ به نحوی که نه در نسبت با تاریخ و گذشته دیگر حوزه‌های تمدن بشری و از آن جمله تمدن ایران باستان، بلکه به شکل درون‌زا و بدون وجود رابطه با «دیگری» قوام یافته است.

مورخان غربی فلسفه و تا حدودی مستشرقان چنین نگرشی دارند و معتقدند «فلسفه از یونان آمده است» و آغازگاه فلسفه را در یونان باستان می‌یابند؛ نمونه بارز این دیدگاه مجموعه نُه‌جلدی تاریخ فلسفه اثر فردریک چارلز کاپلستون است که تاریخ فلسفه را از یونان آغاز می‌کند. در این رویکرد نگاه فرایندی، تدریجی و رابطه‌ای در تاریخ‌نگاری تفکر و اندیشه نادیده انگاشته می‌شود (کاپلستون، ۱۴۰۱).

گروه دوم رویکردی را تشکیل می‌دهند که تمایل دارند نه تنها تمام دستاوردهای فلسفه یونان را به اقتباس‌های مستقیم از مشرق زمین و از آن جمله سنت اساطیری اندیشه ایرانی شهری فروکاهند؛ بلکه ریشه فلسفه مدرن غرب را نیز تفکر شرقی ردیابی می‌کنند. مسئله تأثیرات تمدن شرقی در فرهنگ یونانی تحت عنوان «نوری از شرق»، مدت‌هاست که در نوشته‌های علمی مطالعه و بررسی می‌شود. کتاب مجموعه مقالات «نوری از شرق: حکمت شرقی غرب مدرن» بازنمود این رویکرد است (Oldmeadow, 2007).

با وجود این، توجه این دسته از پژوهشگران عمدتاً معطوف به بین‌النهرین و تأثیر آن در زبان و اساطیر و دین و آیین‌های یونان عصر هزیود و هومر بوده است. بیشتر پژوهشگران عملاً به مسئله تشابهات و نیز تأثیرات اندیشه ایرانی شهری در یونان باستان نپرداخته‌اند و عناصر اسطوره‌ای و پیشافلسفی فرهنگ یونانی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است. در پژوهش‌های غربی معاصر آثار انگشت‌شماری را می‌توان یافت که در آن‌ها موضوع تأثیرپذیری تمدن هلنی از اندیشه ایرانی شهری به نحوی جامع مورد بررسی قرار گرفته باشد (ولف، ۱۳۹۴: ۱۳).

رویکرد سوم که جدید و تازه است، درکی پویا و تعامل‌گرایانه از نسبت بین اندیشه ایرانی شهری و فلسفه یونانی را ارائه می‌دهد. این دیدگاه بر این باور است که در واقع مسئله تأثیرات شرقی در تکوین و شکل‌گیری فلسفه یونانی بسی پیچیده‌تر از این دوگانه است و مروج این انگاره تعاملی است که نه گروهی که قائل به بومی‌بودن خاستگاه فلسفه و دانش یونانی هستند و نه کسانی که عکس این را اعتقاد دارند و بر شرقی‌بودن سرچشمه‌های آموزه‌های جهان‌شناختی اندیشمندان یونان باستان تأکید می‌کنند، نتوانسته‌اند تصویری تاحدودی جامع و کامل ارائه دهند تا همه‌جانبه پویایی‌ها

و پیچیدگی‌های موجود و نیز تعاملات بین اندیشهٔ ایران‌شهری و فلسفهٔ یونانی را منعکس کند.

مجموعهٔ پانزده‌جلدی امیرمهدی بدیع، *یونانیان و بربرها*، روی دیگر تاریخ، با تسامح در این دسته قرار می‌گیرد. بدیع با استناد به شواهد تاریخی درصدد است نشان دهد که نگاه تاریخ‌نگارانی چون هرودوت به اقوام غیر یونانی تحت عنوان بربر، باعث تحریف تاریخ در آثار او شده است. وی در جلد دوم مجموعهٔ خود، *دو جهان مکمل یکدیگر*، به بررسی روابط دو تمدن باستان، ایران و یونان، پرداخته است. او استدلال می‌کند که این دو جهان به‌ظاهر متفاوت، در واقع مکمل یکدیگرند (بدیع، جلد دوم، ۱۴۰۰). رویکرد نیکولایانا ولف نیز در دستهٔ سوم قرار می‌گیرد. او سعی می‌کند امکان تأثیرپذیری فلسفهٔ یونانی متقدم از اندیشهٔ ایران باستان را محتاطانه و متواضعانه به بحث بگذارد (ولف، ۱۳۹۴: ۴۷-۷۰).

به نظر می‌آید که رویکرد سوم قدرت توضیحی و تبیینی بالاتری نسبت به دیگر رویکردها دارد و دربارهٔ تعاملات و مبادلات فکری و فرهنگی و نحوه و امکان تأثیرپذیری آن‌ها و تأثیرگذاری آن‌ها بر یکدیگر، منظری مناسب و با افق دید بیشتر در اختیار هر نویسنده و تحلیل‌گری قرار می‌دهد. با اتخاذ همین رویکرد و با گزینش روش‌شناسی شوخین، فرضیهٔ مطرح‌شده را به بحث و بررسی می‌گذاریم.

۵. عدالت در اندیشهٔ افلاطون

مفهوم «عدالت»^۱ در فلسفهٔ سیاسی افلاطون از کلمهٔ دایک^۲ گرفته شده است. دایک در لغت به معنی مسیر و طریق است که در اصطلاح به معنی الههٔ عدالت و دادورزی به‌کار رفته است. افلاطون عدالت را غایت عالی نظم سیاسی آرمانی تعریف می‌کند. وی نظم سیاسی آرمانی را دارای چهار فضیلت می‌داند که کمال و فرخندگی افراد و خوشبختی و سعادت جامعه را وابسته به تأمین آن‌ها دانسته است. فضیلت‌های چهارگانهٔ نظم سیاسی آرمانی موردنظر افلاطون در کتاب «جمهوری» عبارت‌اند از: «حکمت»^۳،

1. dikaiosyne
2. dike
3. sophio

«شجاعت»^۱، «عفت»^۲ و «عدالت»^۳. افلاطون از استعاره «بدن» و «اجتماع» برای تبیین فضیلت‌های نظم سیاسی آرمانی بهره می‌گیرد. اجتماع موردنظر افلاطون از سه طبقه تشکیل شده است که عبارت‌اند از: حاکمان، رزمیاران و پیشه‌وران. افلاطون فضیلت حکمت را خاص حاکمان، شجاعت را خاص رزمیاران و عفت را خاص پیشه‌وران می‌داند. این فضایل با اندام‌های پیکر انسانی نیز تناسب دارند؛ چنان‌که جایگاه فضیلت حکمت در سر، فضیلت شجاعت در سینه و فضیلت عفت در شکم است. مطابقت و مشابهتی که میان طبقات اجتماع و اندام‌های پیکر انسانی مشاهده می‌شود، در عالم روحی و اخلاقی انسان نیز مصداق پیدا می‌کند. براین اساس، روح انسان نیز دارای سه جزء یا سه قوه است: قوه عاقله که کمال آن در فضیلت حکمت است، قوه غضبی که کمال آن در فضیلت شجاعت است و قوه شهوت که کمال آن در فضیلت عفت است (افلاطون، ۱۳۹۳: ۲۶۸).

افلاطون عدالت را تناسب بین این اجزاء می‌داند. در کتاب «نومیس»، در دیالوگ بین فرد آتنی و کلینياس، عدالت این‌گونه تعریف می‌شود:

«ای مردم، آن خدائی که به قول پیشینیان آغاز و میان و انجام همه امور در دست اوست پیوسته در راه راست پیش می‌رود؛ زیرا طبیعت او چنان است که هرگز دگرگونی نمی‌پذیرد، بلکه مدار ابدی خود را می‌پیماید. عدالت همواره همراه اوست و کسانی را که از قانون خدایی سر برتابند، به کیفر می‌رساند. هر که آرزوی سعادت در سر دارد، در پی آن‌دو روان می‌شود و با خشوع و تواضع از آن‌ها تبعیت می‌کند. اگر کسی به توانگری یا مقام یا زیبایی تن غره شود و از روی جوانی و نادانی گمان برد که نیاز به رهبر و فرمانده ندارد، بلکه خود قادر است دیگران را رهبری کند، خدا او را به حال خود می‌گذارد و او پس از آن‌که از خدا جدا ماند، در حلقه هم‌کیشان خود درمی‌آید و همراه آنان زندگی را با لگام گسیختگی بسر می‌برد و تخم آشوب و نفاق در جهان می‌پراکند» (افلاطون، ۱۳۹۳: ۲۱۴۸).

1. andreia
2. sophrosyne
3. dikaiosyne

با توجه به وجود چنین نظمی در جهان مرد آتنی از کلینياس می پرسد که عمل درست و نادرست کدام است؟ و مرد دانا چگونه کرداری باید پیش گیرد و از کدام کار باید برحذر باشد؟ در پاراگراف بعدی پاسخ می دهد که:

«هم جنس، هم جنس را می پسندد، اگر از اندازه درست بهره مند باشد و حال آن که هر چه از اندازه درست بی بهره است، نه با هم جنس خود همراه تواند شد و نه با آنکه از اندازه و معیار درست برخوردار است! برای ما اندازه و معیار هر چیز خداست نه چنانکه بعضی می پندارند این یا آن آدمی؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود باید با همه نیروی خود بکوشد تا به حد امکان شبیه خود او شود؛ و از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویشتن دار است و از دایره اندازه و اعتدال پای به بیرون نمی گذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست. هر که در زندگی رفتاری برخلاف آن پیش گیرد، شبیه خدا نیست، بلکه ضد خدا و دشمن خداست. همان اصل را در مورد همه فضایل و معایب صادق می توان دانست» (افلاطون ۱۳۹۳: ۲۱۴۹).

این دو پاراگراف طولانی از کتاب *قانونین*، مقصود افلاطون را از مفهوم عدالت روشن می کند. نخست این که عدالت عالی ترین فضیلت اخلاقی و اجتماعی است و سعادت فرد و جامعه وابسته بدان است. عدالت عبارت است از تناسب و هماهنگی؛ این تناسب و هماهنگی در فلسفه سیاسی افلاطون در سه ساحت مختلف و در عین حال به شکل اندام وار مرتبط به هم مطرح شده است:

- تناسب و هماهنگی میان اجزاء پیکر انسان؛ بدین سان که جزء بالاتر بر جزء پایین تر حاکم باشد و جزء پایین تر از جزء بالاتر اطاعت کند و در عین هر یک از بخش ها تنها به کارکرد خاص و شایسته خود که کمال او در آن است، پردازد؛
- هم تناسب و هماهنگی میان طبقات اجتماع؛ بدین صورت که رزمیاران و پیشه وران باید تابع و مطیع «حاکم حکیم» باشند و به مقتضای حکمت عمل کنند و هر طبقه کارکرد ویژه خود را داشته باشد؛
- و هم تناسب هماهنگی میان فضایل چهارگانه؛ بدین گونه که فضیلت شجاعت و عفت نخست باید تحت فرمان فضیلت حکمت قرار گیرد. دوم اینکه این تناسب

و هماهنگی بین فضایل سه‌گانه باید با قانون الهی (عالم مُثل) نیز سازگاری و تطابق داشته باشد. افلاطون اندازه و معیار هر چیزی را خدا و عالم مُثل می‌داند و کسی را که خویش‌ن‌دار است و از دایره اندازه و اعتدال پای را بیرون نمی‌گذارد، در تناسب و سازگاری با عالم مُثل و محبوب خدا می‌داند. به نظر افلاطون حقیقت راستین فقط در عالم مُثل ممکن است و عالم انسانی فقط سایه و تقلیدی از این حقیقت راستین¹ است. وظیفه قانون و نظام سیاسی آرمانی نیز تقلید همین «حقیقت» است که اصل و سرآغاز تمام چیزهای خوب است؛ بنابراین عدالت به معنی تقلید نظام اجتماعی - سیاسی از عالم مُثل است. حتی در بخشی از کتاب *قوانین* و نیز کتاب *جمهور*، افلاطون عدالت را با دین‌داری برابر دانسته است. در نظر وی «عدالت هم در این جهان و هم در جهان دیگر مایه سعادت و رستگاری است» (افلاطون، ۱۳۹۰: ۲۳۷) و «مرد حکیم که با نظام الهی ارتباط یابد، وجودش نظام و الوهیت می‌پذیرد» (همان، همانجا). افلاطون در جایی دیگر راه نجات و رستگاری انسان از بدی را رفتن از زمین به سوی آسمان دانسته که مقصودش تشبه به صفات الهی است: «خدا کمال عدالت است و از میان ما آن‌که که عادل‌ترین مردم است به خدا از همه بیشتر همانند است» (همان: ۲۴۹). او خیر و شر را نیز در سازگاری و عدم سازگاری با نظم کیهانی و عالم مُثل می‌داند:

«به عقیده من درست‌ترین و زیباترین کارها، دعاکردن و قربانی کردن در راه خدا و به‌طور کلی انجام همه مراسم مذهبی است. این کار برای کسانی که خود خوب‌اند، شریف‌ترین و عالی‌ترین تکالیف و بهترین وسیله رسیدن به سعادت است و در نتیجه شایسته‌ترین کارها است. حال آنکه همان اعمال برای مردمان فاسد و شریر حاصلی جز نکبت و سیاه‌روزی نمی‌آورد؛ زیرا ارواح مردمان فاسد ناپاک‌اند و ارواح خوبان پاک. هرکاری که بی‌دینان در راه خدا کنند، کوشش بی‌حاصل است. خدا تنها دعای دین‌داران را به گوش قبول می‌شنود» (افلاطون، ۱۳۹۳: ۲۱۵۰).

در نقل قول بالا از کتاب *قوانین*، چند نکته اهمیت دارد؛ نخست اینکه شریف‌ترین

1. aletheia

کار در نظر افلاطون دین‌داری و هماهنگی با عالم مُثل است؛ دوم اینکه افرادی که با عالم مُثل هماهنگ و سازگار نباشند، مستوجب بدبختی و شرارت‌اند و سوم اینکه در عالم هستی دو نیروی خیر و شر وجود دارد که منشأ نظام هستی‌اند. دوالیسم فلسفی افلاطون نیز در همین دوگانه خیر و شر ریشه دارد؛ بنابراین عدالت به معنی همراهی و سازگاری با نیروی خیر و عالم مُثل است که عالی‌ترین غایت امر سیاسی در نظریه افلاطون به‌شمار می‌رود.

۶. آشه در اندیشه ایرانی‌شهری

«آشه» یا «آشا» مفهومی بنیادین در اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری است و نشان و اثر آن گذشته از اوستا که در آن با همین عنوان به‌کار رفته است، در کتیبه‌های فارسی دوره هخامنشی با عنوان «ارته» و همچنین در ودهای هندی به‌عنوان «رته» نیز دیده می‌شود (لوکوک، 2-3؛ DNb, 2-3؛ XPi, 2-3؛ چند، ۱۳۸۶: ودها، ماندالای چهارم، سرود ۲۳). با وجود همسانی‌های لفظی و معنایی مفهوم «آشه» در تمدن‌های ایران و هند، دگرگونی‌ها و تغییراتی نیز در آن پدید آمده است، چنانکه «رته» در آیین‌های متأخر هندو به دارما تبدیل شد، اما به‌هیچ‌عنوان مفهوم جزم‌آلود و متصلبی را که در فلسفه و کلام زرتشتی برعهده دارد، به ذهن متبادر نمی‌کند.

آموزه آشه در اندیشه ایرانی‌شهری به‌معنای تقلید از «راستی» و «حقیقت» است که در چارچوب دوگانه‌انگاری کیهانی ایران باستان قابل فهم است. مطابق نظریه دوانگار ایرانی، جهان عرصه تنازع میان دو نیروی معارض و متخاصم است؛ نخست اهورامزدا که مظهر خیر و نیکی است با اهریمن که مظهر تباهی و شر است. جهان مینوی که جهان سردیسه (مُثل) و نشانه حیات موجودات است، در مقابل جهان گیتی قرار دارد که محل استقرار اهریمنان است. جنگ میان اهورامزدا و اهریمن در جهان گیتی رخ می‌دهد؛ انسان به نمایندگی از اهورامزدا در این نبرد شرکت می‌کند تا سرانجام بتواند جهان گیتی را با مدل و چهره جهان مینوی بازسازی کند. پایان تاریخ که با پیروزی نهایی اهورامزدا خاتمه پیدا می‌کند، هنگامی است که جهان گیتی به کلی با سازوکار جهان مینوی سازگار افتد.

دوگانه خیر و شر مفاهیمی انتزاعی نیستند، بلکه تمام اعمال اخلاقی و ضد اخلاقی را

نیز در برمی‌گیرند. انسان باید مطابق خیر و نظم کیهانی زندگی کند تا هدف آفرینش تحقق یابد. تنازع و تقابل بین خیر و شر منجر به بروز دو مفهوم اساسی در اندیشه سیاسی ایران‌شهری شد: «آشه» (راستی) در مقابل دروغ (دروغ). این دو مفهوم در اندیشه سیاسی ایران‌شهری لزوماً به معنای سخن راست و ناراست (که البته آن‌ها را نیز در برمی‌گرفت) نبود؛ راستی متضمن اعمالی بود که مطابق نظم اخلاقی جهان و ناموس ازلی کیهان بود و آشون به کسی اطلاق می‌شود که مطابق این نظم و قاعده زندگی کند، دروغ نیز به معنای زیستن بر ضد نظام اخلاقی جهان و مطابق آیین دیوان و دروندان است (رضایی‌راد، ۱۳۷۸: ۸۸).

درواقع می‌توان گفت آشه در اندیشه سیاسی ایران باستان به معنای نظام و آیینی بود که سراسر عالم هستی را به هم می‌پیوست و بر تمام امور کلی و جزئی و بر تمام اشیای خرد و بزرگ حاکم بوده است. عالم کبیر (نظام کلی جهانی) و عالم صغیر (جهان کوچک انسانی)، نظام طبیعی، نظام اجتماعی و نظام اخلاقی همگی جلوه‌هایی از آن در عوالم مختلف‌اند (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۳۱)؛ بنابراین می‌توان گفت آشه در اندیشه ایران‌شهری به معنای تطابق و سازگاری با نظم اخلاقی و کیهانی بوده و در مقابل آن ظلم و دروغ به معنای شکستن و برهم‌زدن این نظم و آیین بوده است.

علاوه بر معنای مبتنی بر نظریه دوگانه‌انگار و ثنویت‌گرای اندیشه ایران‌شهری، آشه در ایران باستان معنای دیگری را نیز به ذهن متبادر می‌کند که به معنی تناسب و اعتدال است. تناسب و اعتدال میان اجزای مختلف یک کل. همین معنا از مفهوم آشه است که وجه تشابه بیشتری با مفهوم عدالت در اندیشه افلاطون دارد و نیز فرضیه امکان تأثیرپذیری فلسفه یونانی از اندیشه ایران‌شهری را قوت می‌بخشد.

افلاطون آموزش و تربیت شاهزادگان در اندیشه ایران‌شهری را شامل دو بخش می‌داند: بخش جسمی و بخش روحی. بخش جسمی با ورزش و تناسب‌اندام سروکار دارد، اما بخش روحی که خود چهارگونه است با تربیت و پرورش نیروهای ذهنی و خصائل اخلاقی شاهزادگان ایرانی سروکار دارد (افلاطون، ۱۳۹۰: ۲۲۸-۲۳۸). ذکر این نکته حائز اهمیت است که تعالیم چهارگانه شاهزادگان در اندیشه سیاسی ایران‌شهری عیناً همان چهار فضیلتی را شامل می‌شود که افلاطون در جمهوری، کمال و فرخندگی

افراد و بقا و سعادت جامعه را وابسته به وجود آن‌ها دانسته است. تعالیم چهارگانه در اندیشه سیاسی ایرانشهری عبارت‌اند از: آیین مزدایی، شجاعت، عفت و آشه (راستی) (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۲۵-۲۶).

منظور از آیین مزدایی، آیین زرتشتی اورمزدائی و پرستش ایزدان است که در نزد ایرانیان باستان بهترین و شریف‌ترین کارها بود؛ زیرا که کمال انسانی نزدیک‌شدن به صفات و کمالات الهی است که از همین راه حاصل می‌شود. پرستش مزدا برجسته‌ترین خصوصیتی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنش به چشم می‌خورد. در کتیبه بیستون نام «اورمзда» نزدیک به هفتادبار و عبارت «بخواست اورمзда» سی و چهار بار تکرار می‌شود. شاهان هخامنش همواره خود را پرستنده اهورامزدا می‌خوانند و پرستش او را مایه سعادت هردو جهان می‌دانند (کتیبه بیستون، بندهای مختلف). آیین مزدا در اندیشه ایرانشهری با فضیلت «حکمت» و «دانایی» در یونان باستان یکسان است (رضایی‌راد، ۱۳۷۸: ۳۰۵).

فضیلت شجاعت در اندیشه سیاسی ایرانشهری به معنی دلیری، نبود ترس و آزادگی است و به شاهزادگان ایرانی آموزش داده می‌شود که اگر شجاع نباشند باید خود را برده بشمارند. شجاعت وقتی حاصل می‌شود که قوه غضبی روح زیر فرمان قوه عاقله درآید. فضیلت شجاعت در یونان باستان نیز به همین معناست. افلاطون این فضیلت را بخشایشی از جانب خداوند می‌داند؛ یعنی فضیلتی که تمام فضیلت‌های دیگر، به استثنای شجاعت، از آن برخوردارند (پانوسی، ۲۵۳۶: ۷۹).

تعلیم سوم شاهزاده ایرانی «عفت» است که به معنی حکومت بر نفس خویش و آن را زیر سیطره خرد درآوردن است. فضیلت «عفت» و «خویشتن‌داری» وقتی حاصل می‌شود که قوه عاقله بر قوه شهوی حاکم باشد (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۳۵). این همان فضیلتی است که افلاطون در رساله *الکیمیادس* خود از آن به «عفت» تعبیر کرده است:

«سومین مربی که از خویشتن‌داری بهره‌ای به کمال دارد به او می‌آموزد که تن به اسارت هوی و هوس درنهد، بلکه به آزادی و آزادگی خوی گیرد و بیش از همه مردمان بر شهوات و آرزوهای خود تسلط یابد» (افلاطون، ۱۳۹۳: ۶۵۸).

تعلیم چهارم «راست‌گفتن» (آشه) است. در اندیشه ایرانشهری، راست‌گفتن

هماهنگ‌شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی است که معنی آن به مفهوم «عدالت» نزدیک‌تر است تا به سخن راست گفتن. افلاطون نیز تعلیم راست‌گفتن به شهزادگان ایرانی را برعهده «عادل‌ترین» مردم ایران دانسته و آن را به معمای تناسب‌وسازگاری در نظر داشته است (همان، همانجا).

کرنفورد نیز در کتاب «از مذهب تا فلسفه» همانندی بین مفهوم اشه ایرانی و عدالت یونانی را به‌وضوح نشان داده است. وی استدلال می‌کند که هر دو مفهوم اشه و عدالت در ایران و یونان باستان به معنای تقلید و تبعیت از نظم کیهانی و آیین الهی بوده است و نظام و آیین اجتماعی نیز جلوه‌ای از این نظم کیهانی بود (Cornford, 1957: 172-177). این بخش را این‌گونه می‌توان خلاصه کرد که نخست، شریف‌ترین کار در اندیشه سیاسی ایرانشهری اشه و راستی است که به معنی هماهنگی و تطابق با نظم الوهی و کیهانی است؛ دوم اینکه افرادی که با نظم کیهانی هماهنگ و سازگار نباشند، مستوجب بدبباری و شرارت‌اند و سوم اینکه در عالم هستی دو نیروی خیر و شر وجود دارد که منشأ نظام هستی‌اند؛ بنابراین، اشه به معنی همراهی و سازگاری با نیروی خیر و نظم کیهانی است که عالی‌ترین غایت امر سیاسی در اندیشه سیاسی ایرانشهری است.

۷. وجوه تشابه اشه و عدالت

همان‌طور که در بخش روش‌شناسی اشاره کردیم، شوخین وجود تشابهات را یکی از شروط منطقی امکان اقتباس و نیز تأثیرپذیری دو پدیده از هم‌دیگر می‌داند. وجود تشابهات به این معنی است که ویژگی X در پدیده B شباهت‌های جزئی انکارناپذیر با X داشته باشد. B را معادل فلسفه سیاسی یونان، A را معادل اندیشه سیاسی ایرانشهری و X را معادل خصوصیات مشترک اشه و عدالت در هر دو در نظر گرفته‌ایم. در اینجا به ویژگی‌های مشترک مفاهیم اشه و عدالت در یونان و ایران باستان می‌پردازیم.

نخستین ویژگی مشترک اشه و عدالت این است که هر دو غایت زندگی سیاسی به‌شمار می‌روند؛ یعنی همان‌گونه که در فلسفه سیاسی یونان باستان عدالت و برقراری تناسب بین بخش‌های مختلف اجتماع غایت نظم سیاسی است، در اندیشه سیاسی ایرانشهری نیز راستی و تناسب‌داشتن نظم اجتماعی با نظم کیهانی غایت زندگی سیاسی

است.

دوم اینکه عدالت و اشته در ایران و یونان باستان هر دو مرجعیت بیرونی دارند، درمقابل مرجعیت درونی. به این معنا که همان‌طور که در فلسفه سیاسی یونانی، عدالت به‌نحو احسن در عالم مُثل برقرار است و نظم سیاسی-اجتماعی باید تقلیدی از این صورت مثالی باشد، در اندیشه سیاسی ایرانشهری نیز اشته و راستی به‌نحو احسن در نظم کیهانی برقرار است و نظام سیاسی-اجتماعی باید تقلیدی از این نظم کیهانی باشد. ویژگی مشترک سوم بین اشته و عدالت، این است که هر دو دربرابر مفهوم واحدی تعریف می‌شوند. عدالت در فلسفه یونانی دربرابر ظلم و بی‌عدالتی تعریف می‌شود، در اندیشه ایرانشهری نیز مفهوم اشته در برابر ناراستی و دروغ تعریف می‌شود که هر دو به یک معنا هستند.

از طرفی عدالت و اشته در مقابل افراط و تفریط نیز قرار می‌گیرند؛ در اندیشه ایرانشهری، فضیلت راستی جز آنکه در مقابل رذیلت دروغ قرار می‌گیرد (DB, 52-63)، برادران دروغینی نیز دارد که به‌واقع بیان دیگری از افراط و تفریط است. و نیگری (=اسراف) برادر دروغین رادی (=بخشش) و ورن (=شهوت) برادر دروغین دوستی و شکل افراطی آن است. عدول از پیمان یا «فریه‌بود» (=افراط) است یا «ابی‌بود» (=تفریط)؛ که هر دو گناه به حساب می‌آیند (اوستا، یسنا، هات ۴۹-۴۶). در یونان باستان نیز عدالت در مقابل افراط و تفریط قرار می‌گیرد و به‌معنای اعتدال و تناسب به‌کار می‌رفت.

وجه تشابه دیگر مفاهیم اشته و عدالت این است که برای تبیین هر دو از سه استعاره «بدن»، «اجتماع» و «روح» استفاده شده است. در یونان باستان عضو سر جایگاه حکمت و دانایی، عضو سینه جایگاه شجاعت و عضو شکم جایگاه عفت است. در اجتماع نیز فضیلت حکمت خاص طبقه حاکمان، فضیلت شجاعت خاص طبقه رزمیاران و فضیلت عفت خاص طبقه پیشه‌وران بوده است. در روح نیز کمال قوه عاقله در حکمت، کمال قوه غضبی در شجاعت و کمال قوه شهوی در عفت است. فضیلت عدالت نیز به‌معنای تناسب و اعتدال بین این سه‌گانه‌ها در «بدن»، «اجتماع»، نظام سیاسی و روح است. در اندیشه ایرانشهری نیز چنین تناسبی برقرار است. تعلیم آیین مزدایی (حکمت) خاص

طبقه دینیار، تعلیم شجاعت خاص طبقه رزمیار و تعلیم عفت خاص طبقه کشاورز بود. در آثار تاریخی کشف‌شده به زبان پهلوی جایگاه آیین مزدایی (حکمت) در سر، جایگاه شجاعت در بازوان و جایگاه عفت نیز در شکم است (دینکرد سوم، ۱۳۸۱: ۱۸۰؛ عباسی، ۱۳۴۸: ۱۱۰-۱۱۵؛ دینکرد پنجم، ۱۳۸۶: ۳۶؛ گات‌ها، ۱۳۸۷: ۱۹۱).

دومزیل معتقد است که این تناسب در نسبت بین عالم خدایان و عالم انسان در افسانه‌های دینی هندوایرانی نیز برقرار است. وی نشان می‌دهد که در افسانه‌های دینی هندوایرانی عالم خدایان درحقیقت انعکاس و تصویری است از اوضاع اجتماعی و طبقاتی مردم و همان ترتیباتی را که در میان طبقات سه‌گانه خود داشته‌اند، با خاصیت و «خویش‌کاری» هر طبقه، همه را در عالم الهی و در بین خدایان نیز تصور می‌کرده‌اند. بدین‌سان که اهورامزدا نماینده طبقه دینیاران، میترا که در ایران جنبه رزمیاری شایع‌ترین خاصیت او بود، نماینده طبقه رزمیاران و آناهیتا نماینده طبقه کشاورزان و پیشه‌وران بود (Dumezil, 1988: 38). فتح‌الله مجتبابی در کتاب «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان»، مفهوم اشه را در برابر جنبه الهی و دینی طبقه حاکم (دینیار) در مقابل شهریاری یعنی جنبه انسانی و دنیایی طبقه حاکم) قرار داده است که خاصیت و کارکرد آن نیز عدالت و حکمت است. عدالت نیز برقراری تناسب است؛ هم تناسب بین اجزاء سه‌گانه بدن، اجتماع، روح و خدایان و هم تناسب و تطابق داشتن نظم اجتماعی-سیاسی با نظم کیهانی (مجتبابی، ۱۳۵۲: ۴۹).

۸. سنجش امکان تأثیرپذیری فلسفه سیاسی یونان از اندیشه سیاسی ایران شهری

بعد از بررسی وجوه تشابه فلسفه سیاسی یونان و اندیشه سیاسی ایران شهری به‌طورعام و مفاهیم «عدالت» و «اشه» به‌طورخاص، در این بخش سه شرط منطقی دیگر برای تبیین اقتباس و تأثیرپذیری فرهنگی - تمدنی را تبیین و احتمال اقتباس و تأثیرپذیری مفهوم عدالت یونانی از مفهوم «اشه» ایران شهری را نشان خواهیم داد.

شاهنشاهی ایران برای مردم یونان واقعیتی زنده و محسوس بود و با روابط سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای که میان این دو تمدن وجود داشت، نمی‌توان تصور کرد که محیط فکری یونانی از آداب شاهی و حکومت‌داری ایرانیان بی‌خبر و با انگاره‌ها و آموزه‌های مرتبط با آن بیگانه و ناآشنا بوده است (همان، ۶۳). شرط نخست شوخین برای اقتباس و

تأثیرپذیری یک پدیده از پدیده دیگر این است که میان دو تمدن، مبادلات فرهنگی - تاریخی کافی برای فراهم ساختن امکان مبادله عقیدتی وجود داشته باشد. ایرانیان و یونانیان برای گسترش فضای زندگی خود، خیلی زود با یکدیگر در تماس قرار گرفتند که به رغم غلبه سویه‌های نظامی - سیاسی، نباید از سویه‌های فرهنگی و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری سیاسی، فلسفی و دینی صرف نظر کرد. تماس‌های فرهنگی - تاریخی میان ایرانیان و یونانیان را می‌توان در هم‌پرسه‌های افلاطون نشان داد که در اینجا می‌توان به هم‌پرسه‌های «جمهور»، «قوانین» و «الکیبیادس» اشاره کرد. در هم‌پرسه الکیبیادس سقراط به جاه‌طلبی سیاسی الکیبیادس و تلاش برای به‌آموزی اخلاقی - روحی وی اشاره می‌کند. گویی الکیبیادس آن‌قدر مغرور است که جز کوروش و خشایارشا کسی دیگر را در مقام زمامدار به رسمیت نمی‌شناسد و این امر با توجه به کشاکش‌های سیاسی - نظامی ایرانیان و یونانیان چندان عجیب نبود. کمی بعد سقراط با اشاره به این که آتن در وضعیت جنگ با ایران و اسپارت قرار دارد، از تبار پادشاهان اسپارت و ایران سخن می‌گوید. به تعبیر سقراط، ایرانیان از فرزندان هخامنش‌اند که خود وی از تبار پرسئوس از فرزندان زئوس است. سقراط برای تنبیه الکیبیادس به آموزه‌های سیاسی - پرورشی شاهزادگان ایران می‌پردازد و با اشاره به حراست از پاک‌زادگی جانشین شاه ایران می‌آورد که مریبان چندگانه‌ای به تربیت شاهزادگان ایرانی اقدام می‌کنند؛ یکی از آنان امور دین‌داری و اسرار زرتشت، دیگری که عادل‌ترین است به او راست‌گوئی، سومی به او عفت و خویش‌داری و بالأخره چهارمین مریبی به وی فنون جنگ و دلاوری (شجاعت) را تعلیم می‌دهند (افلاطون، ۱۳۹۳: ۶۵۸). پس از آن سقراط می‌کوشد که الکیبیادس را تشویق کند تا به تربیت و کمالات روحی و معنوی خود اهتمام ورزد.

مراحل تربیتی یادشده در الکیبیادس شباهت بسیاری به فضایل چهارگانه‌ای دارد که می‌توان آن‌ها را به شکل منسجمی در هم‌پرسه «جمهور» یافت. در این هم‌پرسه افلاطون به فضیلت‌های خرد، شجاعت، عدالت و خویش‌داری می‌پردازد که می‌توان، با تسامح البته، آن‌ها را هم‌تراز با فضایل تربیتی چهارگانه در هم‌پرسه الکیبیادس در نظر گرفت (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۲۸)؛ بنابراین می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که شاید افلاطون در هنگام نوشتن رساله جمهور تحت تأثیر آموزه‌های ایرانی بوده است و احتمال

وقوع این فرض از فرضیه مخالف و عکس آن، یعنی تأثیرپذیری اندیشه ایرانیان شهر از آموزش‌های یونانی-افلاطونی، بیشتر است؛ هرچند که فضای اجتماعی آن با توجه به منازعات سیاسی-نظامی میان ایرانیان و یونانیان اجازه نمی‌داد که این آموزه‌ها آشکارا مورد تأیید و بحث قرار گیرند (قادری، ۱۳۸۸: ۳۴). حتی بعضی کتاب‌دهم هم‌پرسه جمهور را که با عنوان فرعی «در باب عدالت» نیز شهرت دارد، متأثر از الهیات شرقی به‌طور عام و الهیات زرتشت به‌طور خاص می‌دانند (همان؛ همانجا).

سومین کتابی که افلاطون در آن آشکارا به ایران اشاره دارد، قوانین^۱ نام دارد. افلاطون در قوانین بارها به ایران اشاره می‌کند؛ مواردی چون اعتدال ایرانیان در شراب‌خواری و ثروت شاهان ایرانی در کنار پرداختن به نظام سیاسی ایران و مقایسه آن با نظام اسپارتی و آتنی. در کتاب سوم قوانین افلاطون از دونوع حکومت نام می‌برد که می‌توان آن‌ها را حکومت‌های پایه‌ای نامید که دیگر حکومت‌ها از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد (افلاطون، ۱۳۹۳: ۲۱۱۹). یکی از این دو نوع حکومت پادشاهی است و دیگری دموکراسی؛ نمونه کامل پادشاهی را در ایران می‌توان یافت و نمونه کامل دموکراسی را در آتن (قادری، ۱۳۸۸: ۴۰).

در مجموع می‌توان شرط احتمال مبادلات تاریخی-فرهنگی میان ایرانیان و یونانیان را مفروض گرفت و امکان اقتباس یونانیان از آموزه‌های ایرانی را محتمل دانست. شوخین شرط منطقی سوم برای اقتباس فرهنگی-تمدنی را در این می‌داند که ویژگی موردنظر در پدیده تأثیرگذار پیش از پدیده تأثیرپذیر به‌طور معتبر نشان داده شود. در اینجا بر روی هم‌پرسه آلکیبیادس متمرکز می‌شویم.

آلکیبیادس سیاستمدار جاه‌طلبی است که به ایران نیز سفر کرده بود و سقراط در گفت‌وگو با وی همواره تعالیم شاهزادگان ایرانی را به‌وی گوشتزد می‌کند. تعالیم چهارگانه شاهزادگان ایرانی هم در اوستا و هم در سنگ‌نوشته‌های و کتیبه‌های به‌جامانده از دوران هخامنشی به تکرار و دفعات متعدد مورد تأکید قرار گرفته است. تنها در سنگ‌نوشته بیستون داریوش اول، آموزه «آیین مزدا» نزدیک به هفتاد بار تکرار شد و داریوش نیز همواره خود را تابع «آیین مزدایی» می‌خواند: «کسی که اورمزدا را پرستش

1. The laws

کند، نیکبختی از آن او خواهد بود، هم در زندگی، هم پس از مرگ». آموزه «اشه» و «راستی» را نیز می‌توان در کتیبه‌های هخامنشی به‌وضوح دید: «اگر می‌خواهی که در زندگی شاد و پس از مرگ به‌راستی پیوسته باشی، آئینی را که اهورامزدا نهاده است بزرگ بدار و اهورامزدا را پرستش کن، با راستی و به آئین» (لوکوک، ۱۳۸۲: XPh 9). زرتشت نیز از «کارهای مرد پاک که راستی (asa) به روانش پیوسته است» سخن می‌گوید و کشت‌زار راستی را مقام نیکوکاران می‌شمارد (اوستا، ۱۳۷۸: یسنا، هات ۳۳، بند ۳) در اوستا نیز آمده است که «برزن‌های تابناک «اشه» را می‌ستاییم، آنجا که روان‌های مردگان مقام دارند، آن فروهران به‌راستی پیوستگان، بهشتی به‌راستی پیوستگان را می‌ستاییم، روشنی سراسر آسانی را». (همان، یسنا، هات ۱۶، بند ۷). در اوستا و کتیبه‌های دوران هخامنشی به تعالیم چهارگانه آیین مزدایی، شجاعت، خویش‌داری و راستی اشارات فراوانی شده است که در اینجا به‌ذکر همین موارد اکتفا می‌کنیم؛ اما اینکه آیا این تعالیم پیش از یونانیان در میان ایرانیان مرسوم بود را به لحاظ تاریخی می‌توان نشان داد. ظهور زرتشت و آیین مزدا را در ایران بین سال‌های ۱۲۰۰ تا ۶۰۰ پ.م تخمین می‌زنند، همچنین سلسله هخامنشیان در فاصله بین سال‌های ۵۵۰ تا ۳۳۰ پ.م بر ایران حکومت می‌کردند. این درحالی است که زندگی افلاطون در فاصله بین سال‌های ۴۲۷ پ.م تا ۳۴۷ پ.م بوده است؛ بنابراین تقدم زمانی آیین زرتشت و سلسله هخامنشیان، فرضیه امکان تأثیرپذیری فلسفه یونانی از اندیشه ایرانی را قوت می‌بخشد. آثار افلاطون مانند *الکibiادس*، *جمهور و قوانین* که در آن‌ها به فضیلت‌های چهارگانه حکمت، عدالت، شجاعت و عفت می‌پردازد؛ همچنین تأثیرپذیری آراء فیلسوف یونانی از آموزه‌های حکومت‌داری ایرانیان را نشان می‌دهد و تطابق فضایل چهارگانه با تعالیم چهارگانه شاهزادگان ایرانی، یعنی آیین مزدایی، شجاعت، خویش‌داری و راستی (اشه) فرضیه تأثیرپذیری آرا و اندیشه‌های افلاطون در باب عدالت و اعتدال، مستقیم یا غیرمستقیم، از تمدن ایرانی را محتمل و معقول جلوه می‌دهد.

۹. نتیجه‌گیری

در نسبت با موضوع تأثیرپذیری فلسفه سیاسی یونانی از اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری به‌طرح سه‌ویکرد پرداختیم. نخست رویکردی که تکوین فلسفه یونان را مستقل از

دیگر تمدن‌ها می‌دانست و امکان اقتباس و تأثیرپذیری آن از اندیشه ایرانی را نامحتمل تصور می‌کند که بیشتر پژوهشگران غربی بر این رویکرد تأکید دارند. دوم رویکردی که فلسفه یونانی را تقلیدی از اندیشه ایرانی می‌داند و عدم امکان تکوین و شکل‌گیری مستقل آن را فرض می‌گیرند؛ این رویکرد بیشتر در میان پژوهشگران ایرانی رایج است و فلسفه یونانی را «نوری از جانب شرق» می‌دانند. سوم رویکردی که بر تعامل پویای بین تمدن‌ها تأکید دارد و استقلال تام یا تقلید محض تمدن‌ها را قبول ندارند. رویکرد سوم را نیکولایونا ولف در کتاب *فلسفه یونانی متقدم و ایران باستان* در پیش گرفته است و نشان داده است که چگونه فلسفه یونانی در برخی حوزه‌ها متأثر از آموزه‌های شرقی و ایرانی بوده است. در اینجا نیز همین رویکرد مبنای بحث قرار گرفت و با اعمال شروط منطقی چهارگانه شوخین استدلال کردیم که فلسفه یونانی در طرح بحث فضایل چهارگانه به‌طورعام و فضیلت عدالت به‌طورخاص، تطابق و تشابهاتی با آموزه‌های چهارگانه اندیشه ایرانی به‌طورعام و آموزه اشه به‌طورخاص دارد که فرضیه تأثیرپذیری فلسفه یونانی از اندیشه ایرانی را قوت می‌بخشد.

شرط وجوه تشابه بین فضیلت عدالت و آموزه اشه را در چهار محور مشترک غایت امر سیاسی، مرجعیت بیرونی هردو، قرارگرفتن هر دو مفهوم در برابر ظلم و دروغ و نیز در برابر افراط و تفریط و نیز استفاده از استعاره‌های «بدن»، «اجتماع» و «روح»، شرط وجود مبادلات تاریخی - فرهنگی میان ایرانیان و یونانیان را با تأکید بر سه کتاب *«الکمیپادس»*، «جمهور» و «قوانین» و شرط تقدم آموزه اشه در اندیشه سیاسی ایرانی در بر فضیلت عدالت در فلسفه یونانی را نیز با ارجاع به متن اوستا و کتیبه‌های دوران هخامنشی و نیز تقدم زمانی تمدن ایران باستان بر تمدن یونان باستان به بحث و گفت‌وگو گذاشتیم؛ در نتیجه، می‌توان ادعا کرد که اسناد و شواهد تاریخی فرضیه امکان تأثیرپذیری فلسفه یونانی، به‌طورخاص فضیلت عدالت در فلسفه افلاطون، از اندیشه سیاسی ایرانی، به‌طورخاص آموزه اشه را تقویت می‌کنند.

فهرست منابع

- افلاطون (۱۳۹۰ش)، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- افلاطون (۱۳۹۳ش)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- امن‌خانی، عیسی و نظام‌اسلامی زهرا (۱۳۹۲ش)، «بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در شاهنامه و آثار افلاطون»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال نهم شماره ۳۰.
- بدیع، امیرمهدی (۱۴۰۰ش)، یونانیان و بربرها؛ روی دیگر تاریخ، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر توس.
- بویس، مری (۱۳۷۵ش)، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: نشر توس.
- پانوسی، استفان، (۱۳۵۶)، تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، تهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۰)، یسنا، بخشی از کتاب اوستا، تهران: نشر اساطیر.
- چند، تارا (۱۳۸۶)، گزیده سرودهای ریگ‌ودا: قدیم‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو، ترجمه محمدرضا جلالی‌نائینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (طبع و نشر)
- دینکرد سوم (۱۳۸۱ش)، ترجمه فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا.
- دینکرد پنجم (۱۳۸۶ش)، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر معین.
- رضایی‌راد، محمدرضا (۱۳۷۸ش)، مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی، تهران: طرح نو.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۹۴ش)، اوستا؛ کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، تهران: انتشارات مروارید.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۷ش)، وجه مغفول تاریخ. مجله آیین، شماره ۱۶، ص ۶۸-۷۳.
- عباسی، احسان (۱۳۴۸ش)، عهد اردشیر، گردآوری و ترجمه محمدعلی امام‌شوشتری، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- قادری، حاتم (الف ۱۳۸۸ش)، ایران و یونان؛ فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ، تهران: نشر نگاه معاصر.
- قادری، حاتم (ب ۱۳۸۸ش)، ایرانشهری در آثار یونانی: با تأکید بر آثار فلسفی سیاسی افلاطون-گزنفون، مجله پژوهش سیاست نظری، شماره ۶، ص ۷۷-۹۴.

انگاره «اشه» ایرانی و تأثیر آن در شکل‌گیری مفهوم «عدالت» افلاطونی | 93

کاپلستون، فردیک چارلز (۱۴۰۱ ش)، تاریخ فلسفه، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۲)، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر ژاله آموزگار، نشر فروزان روز.

گات‌ها: کهن‌ترین بخش اوستا (۱۳۷۸ ش)، ترجمه ابراهیم پورداوود، تهران: نشر اساطیر.
مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۵۲ ش)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.

منفرد، مهدی (۱۳۹۵ ش)، بررسی تأثیر اندیشه ایرانی بر افلاطون، مجله پژوهش‌های فلسفی کلامی، سال نوزدهم، شماره دوم، ص ۱۴۶-۱۶۴.

نیکولایونولف، مارینا (۱۳۹۴ ش)، فلسفه یونانی متقدم و ایران باستان، ترجمه سیاوش فراهانی. تهران: انتشارات حکمت.

یشت‌ها (۱۳۷۷ ش)، گزارش و ترجمه ابراهیم پورداوود، تهران: نشر اساطیر.

Albrecht Gotze (1923), "Persian wisdom in Greek garb, a contribution to the history of the microcosm idea", in Journal of Indology and Iranian Studies.

Cornford.f.m (1957), From religion to philosophy: a study in the origins of western speculation. New York press

Georges Dumezil (1988), Mitra-Varuna: An Essay on Two Indo-European Representations of Sovereignty, Zone books.

Harry Oldmeadow (2007), light from the east: eastern wisdom for the modern west, World wisdom press.

Transliteration

- Abbasi, Ehsan (1969), *'Ahd-e Ardešīr*, compiled and translated by Mohammad Ali Imamshushtari, Tehran: Publications of the Association of National Art.
- Aminkhani, Isa and Nezam Islami Zahra (2012), "JUSTICE IN THE WORKS OF PLATO AND ANCIENT IRAN: A COMPARATIVE STUDY", *Mystical and Mythological Literature Quarterly*, 9th year, number 30.
- Badi, Amir Mehdi (2021), *Les Grecs Et Les Barbares*, translated by Morteza Saqibfar, Tehran: Tūs publishing house.
- Boyce, Mary (1996), *A history of Zoroastrianism*, translated by Homayoun Sanatizadeh, Tehran: Tūs publishing house.
- Copleston, Frederick Charles (2022), *A history of philosophy*, translated by Gholamreza Avani, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Dīnkard-e Panjom* (2008), translated by Jale Amoozgar and Ahmad Tafazoli, Tehran: Moin Publishing.
- Dīnkard-e Sevvūm* (2008), translated by Fereydoun Fazilat, Tehran: Farhang Dehkhoda.
- Dostkhah, Jalil (2014), *Avesta; the oldest Iranian hymns and texts*. Pearl Publications.
- Gātehā: the oldest part of the Avesta* (1999), translated by Ebrahim Pourdavoud, Tehran: Asāfīr Publishing House.
- Locoq, Pierre (2003), *Les inscriptions de la Perse achéménide*, Translated by Nazila Khalkhali, under the supervision of Jale Amoozgar, Forūzān Rooz publishing house.
- Mojtaei, Fethullah (1973), *Plato's beautiful city and an ideal king in ancient Iran*, Tehran: Publications of Ancient Iranian Culture Association.
- Monfared, Mahdi (2015), "A SCRUTINY OF THE INFLUENCE OF IRANIAN THOUGHT UPON PLATO", *Theological Philosophical Research Journal*, 19th year, number 2.
- Panousi, Stefan, (1977), *The influence of persian culture and world - view upon plata*, Tehran: Iranian Philosophical Society.
- Plato (2011), *Republic*, translated by Fouad Rouhani, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Plato (2013), *Oeuvres complete*, translated by Mohammad Hasan Lotfī, Tehran: k̄ārazmī Publishing Co.
- Pourdavoud, Ebrahim (2001), *Yasnā*, a part of the Avesta book, Tehran: Asāfīr Publishing House.
- Qadri, Hatem (2008), *Iran and Greece; Philosophy in the field of politics and in the context of history*, Tehran.
- Qadri, Hatem (2008), "Iranshahri in Greek works: with an emphasis on the political philosophical works of Plato-Xenophon", *Journal of theoretical policy research*, number 6.
- Rezaei-Rad, Mohammad Reza (1999), *Basics of political thought in rationalization*, Tehran: new design.
- Salimi, Hossein (2008), "The Forgotten Face of History", *Ayiin Magazine*, No. 16.
- Shahraki, Kurosh (2015), *Inscriptions of Persepolis from Another View*, Tehran: Khordegan Publishing House.
- Tusi Soraghi, Hamid (2003), *Biston inscription; Sīmorḡ* Publishing
- Volf, Marina Nikolaevna (2014), *Early greek philofophy and ancient iran*, Translated by Siavash Farahani. Tehran: Hekmat Publications.
- Yaštā* (1998), reported and translated by Ebrahim Pourdavud, Tehran: Asāfīr Publishing House.